

فکر: یک متناقض نما

هاینریش فن کلايست

ترجمه شموئیل

همواره از فایده‌ی فکر در گوش‌مان خوانده‌اند؛ خاصه فکری خونسردانه، در فاصله‌ای دور از ارتکاب هر عمل. ای کاش اسپانیایی، ایتالیایی، یا فرانسوی می‌بودم که به درد چیزی بخورد. ولی تا وقتی آلمانی‌ام به ذهن سپرده‌ام که فرزندم را، خصوصاً که می‌باید یک مبارز شود، روزی این‌طور خطاب کنم:

«بگذار به تو بگویم که وقت مناسب برای فکر قبل از عمل نیست، بعد از آن است. فکر اگر از قبل یا درست دم تصمیم‌گیری نقش ایفا کند صرفاً قدرتی را که بدون آن نمی‌توان کاری کرد، آنرا که منشأ باشکوهش عواطف است، مغشوش، منع، و سرکوب می‌کند؛ درحالی‌که بعدتر، وقتی کرده انجام گرفت، قوای فکرمان در خدمت مقصودی‌ست که آن قوا به خاطرش در ما پروبال گرفته بودند تا از نامعقولی یا غلطی نحوه‌ی عملکرد آگاه‌مان کنند، تا عواطف‌مان را برای دیگر وهله‌ها در آینده میزان کنند. خود زندگی مبارزه‌ای‌ست با تقدیر؛ همان‌قدر در اعمال‌مان حاضر که در یک مسابقه‌ی کشتی. کشتی‌گیر، که سخت به رقیبش چسبیده، احتمالاً نمی‌تواند در آن لحظه قدمی جلو بگذارد مگر با وقت‌شناسی همان لحظه؛ و کسی که می‌خواست حساب کند که کدام عضله باید به کار گرفته شود و کدام عضو باید حرکت کند تا در نتیجه به پیروزی برسد ناگزیر کم خواهد آورد و مغلوب خواهد شد. ولی بعدتر، وقتی به پیروزی رسیده یا بر نمدی دراز کشیده، مفید و مقتضی‌ست اگر ببیندیشد که رقیبش را با کدام کاربرد نیرو کنار زده، یا چطور باید حرکت می‌کرده تا او را زمین می‌زده و بالای سرش می‌ایستاده. همچون یک کشتی‌گیر، انسان نیز باید مهار زندگی را به دست گیرد و با هزاران اندام حس و معنی کند که چطور طرف مقابلش به‌هم می‌پیچد و می‌چرخد، در برابرش مقاومت می‌کند، به سمتش می‌آید، از او طفره می‌رود، و دست به عمل می‌زند؛ یا در غیر این صورت هرگز راهش را در یک گپ‌وگفت و همین‌قدر در یک نبرد پیدا نمی‌کند.»